

وظیفه شناسی

یکی از روزهای سرد زمستان، نزدیک غروب بود. خورشید پشت کوههای بلند کم کم فرو می رفت و هوا داشت تاریک می شد.

عبدل که وظیفه نگهبانی راه آهن را به عهده داشت، در چند کیلومتری شهر مرزی، در حین معاینه، ناگهان متوجه شد که راه آهن بر اثر بمباران بمب افکن های دشمن به گلی منهدم شده است.

عبدل با دیدن چنین منظره وحشت ناک، برای چند لحظه دست و پایش را گم کرد، زیرا می دانست که چند دقیقه دیگر یک قطار نظامی که حامل مهمات و پاسداران ناموس وطن اوست، به آنجا خواهد رسید. عبدل به خوبی می دانست که منظور دشمن از منهدم ساختن راه آهن جز این نیست که از رسیدن کمک به سربازان شجاع و دلیر کشورش جلوگیری کند.

عبدل از اندیشه واژگون شدن آن قطار نظامی که عازم جبهه جنگ بود، سخت بیم ناک و مضطرب شد، و از تصور حادثه هولناک و نتایج وحشتناک آن قلبش به تپش افتاد زیرا نمی دانست چگونه راننده را از خطر مطلع سازد.

وی سخت بیقرار و در عین حال به فکر چاره ای بود که هر طور شده، نقشه ناجوانمردانه دشمن را باطل سازد. در همین حال، صدای سوت قطار به گوش او خورد. حالا کوچکترین فرصت درنگ باقی نمانده هنگام عمل رسیده بود. عبدل ناگهان تصمیم خطرناکی گرفت.

قطار داشت لحظه به لحظه نزدیکتر می شد. عبدل بدون تلف وقت پیراهنش را در آورد، آن را با یک چوب بست و آتش زد، و به طرف قطار شروع به دویدن کرد. راننده قطار با دیدن آتشی که به سوی قطار در حال حرکت بود، حس کرد خطری در

پیش است ، فوری ترمز را کشید۔ پس از چند لحظہ قطار متوقف گردید۔ ولی پیش از
 اینکه کاملاً از حرکت باز ایستد ، عبڈل را بہ زیر گرفت۔
 مسافران کہ ہمہ آنها نظامی بودند ، از قطار بیرون ریختند و با دیدن خسد بیجان
 عبڈل فهمیدند کہ فداکاری و از خود گذشتگی این مرد بزرگوار آنها را از چہ خطر
 بزرگی نجات دادہ است۔ فرماندہ نظامیان کلاہ خود را از سرش برداشت و بہ این
 شہید راہ وطن ، با سلام نظامی ادای احترام کرد۔
 این بود داستان یک مرد گمنامی کہ در حال انجام وظیفہ از خود گذشت ولی کشور و
 ہم وطنان خویش را زندگی تازہ ای بخشید۔

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

وظیفہ شناسی : فرض شناسی

زمستان : موسم سرما

گم گم : آہستہ آہستہ

فرومی رفت : ڈوب رہا تھا

نگہبانی : دیکھ بھال ، حفاظت

بہ عہدہ داشت : اُس کے ذمے تھی

راہ آہن : ریلوے لائن

در چند کیلومتری : چند کیلومیٹر دور

شہر مرزی : سرحدی شہر

در حین معاینہ : معائنے کے دوران

بر اثر بمباران : بمباری کے نتیجے میں

بمب افگن : بمبار جہاز

بہ گلی : مکمل طور پر ، پوری طرح

قطار نظامی : فوجی گاڑی

حامل مہمات : الحہ بردار

منہدم ساختن : تباہ کرنا

کمک : مدد

جلوگیری کند : روکے، نہ ہونے دے

واژگون شدن : الٹ جانا

جبہہ : محاذ

رانندہ : ڈرائیور

نقشہ ناجوانمردانہ : بزدلانہ یکیم، سازش

باطل سازد : ناکام بنادے

سوت قطار : گاڑی کی وسل (سیٹی)

ہنگام عمل : کرگزر نے کا وقت

تصمیم خطرناکی : ایک خطرناک فیصلہ

بدون تلف وقت : وقت ضائع کیے بغیر

شروع بہ دویدن کرد : دوڑنے لگا

حس کرد : اُس نے محسوس کیا، اُسے احساس ہوا

ترمز را کشید : اُس نے بریک لگایا

بہ زیر گرفت : نیچے لے لیا

فرماندہ : افسر

سلام نظامی : فوجی سلام

پُشت کو ہمای بلند : اونچے پہاڑ کی اوٹ میں

ہوا داشت تاریک می شد : فضا تاریک ہو رہی تھی

ناگہان متوجہ شد : اچانک اُس نے دیکھا

منہدم شدہ است : ٹوٹ پھوٹ گئی ہے، تباہ ہو گئی ہے۔

دست و پایش را گم کردہ : اُس کے ہاتھ پاؤں پھول گئے، وہ حواس باختہ ہو گیا۔

قلبش بہ تپش افتاد : اُس کا دل دھڑکنے لگا

در عین حال : اسی وقت، اس کے ساتھ ہی ساتھ

بہ ہر طور شدہ : جیسے بھی ممکن ہو، ہر قیمت پر

بہ گوش او خورد : اُس کے کانوں میں پہنچی، اُسے سنائی دی

فرصت درنگ : سوچنے بکھنے کا وقت، توقف کی مہلت

پیراھنش را در آورد : اُس نے اپنی قمیض اتار دی

فدا کاری و از خود گذشتگی : ایثار و قربانی

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- عبدل چہ وظیفہ ای را بہ عہدہ داشت ؟

۲- راہ آہن چطور منہدم شدہ بود ؟

۳- عبدل چگونہ دانست کہ قطار دارد نزدیک می شود ؟

۴- عبدل برای رفع خطر چہ تدبیری اندیشید ؟

۵- عبدل چرا جان خود را فدا کرد ؟

۲- اس داستان کا آسان فارسی میں خلاصہ تحریر کیجیے۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کے متضاد الفاظ لکھیے۔

روز ، زمستان ، غروب ، سرد ، نزدیک ، تاریک ، کوچترین ، ناجوانمردانہ

۴- درج ذیل جملوں کو مکمل کیجیے :

۱- خورشید پشتِ کوههای بلند

۲- هوا داشت تاريك
.....

۳- عبدل وظيفه نگهبانی را و آهن را
.....

۴- صدای شوت قطار به گوش او
.....

۵- عبدل ناگهان تصميم خطرناکی
.....

.....
.....

.....
.....

.....
.....

.....
.....

.....
.....

.....
.....

.....
.....

.....
.....

.....
.....